

خردنامه‌های نظامی

شهره انصاری

در جای جای آثار نظامی، حتی آنها که مضمون و رنگ و بوی عاشقانه دارند، رذ پای اخلاقیات، حکمت و ظرافتهای رفتار فردی و اجتماعی به چشم می‌خورد؛ می‌توان گفت منظومه‌های نظامی پیش از آنکه «دفتر شعر» باشند، «مجموعه قوانین و آداب زندگی» هستند.

آثار وی بدیعترین نمونه کمال هنر و اخلاق است. در منظومه‌های او همیشه این دو عنصر در نقطه‌ای به هم می‌رسند که این نقطه تجلیگاه هدف شاعر است، هدفی که اساس آثار نظامی و از جمله اقبالنامه را تشکیل می‌دهد.

اقبالنامه، یکی از آثار گرانبهای حکیم نظامی، همچون شرفنامه، منظومه دیگر او، شرح احوال و آثار اسکندر، پادشاه مقدونی، است و به تعبیری «اقبالنامه» در حقیقت دنباله کتاب شرفنامه است^۱ ولی شرف اقبالنامه بر شرفنامه از آن بابت است که این دریای ژرف، سه مروارید بیهمتا در دل خود نهفته دارد و آنها سه خردنامه هستند. خردنامه‌های نظامی، سه گنجینه حکمت‌اند؛ پاسخهایی

جاودان به این سؤال که «چگونه باید زیست؟» و منظومه اقبالنامه را به خاطر این سه گنجینه، خردنامه نیز نامیده‌اند.^۲

خردنامه، مرکب از دو کلمه خرد (خَرَت) Xrāt^۳ به معنی عقل، دانایی، هوش و نامه (نامَک) namāk^۴ به معنای کتاب، دفتر و رساله است؛ بنابراین خردنامه به معنای «دفتر دانش» یا «رساله عقل» و یا تعبیراتی از همین نوع است که به آن «پندنامه» نیز گفته‌اند. خود نظامی از آنها با اوصاف: «نامه سودمند»^۵، «نامه دلنواز»^۶ و «خردنامه ارجمند»^۷ یاد کرده است. هر خردنامه حاوی دقایق مربوط به روش «به‌زیستن» بر مبنای احترام به اصول پسندیده رفتار با دیگران است. همچنین در آن نکاتی در باب اصول سیاست و حکومت، آداب مملکتداری، شیوه وضع قانون و اموری این چنین، آمده است.

سبب تألیف خردنامه‌ها در اقبالنامه

«نظامی، در اقبالنامه چهره فیلسوفی اندرزگو دارد، او می‌کوشد با امثله و حکایت‌های حکمت‌آمیز انسانها را با روحیه‌ای نجیب و انسانی پرورش دهد و احساس تلاش در راه سعادت انسانها را در آنان بیدار سازد».^۸

اما در این منظومه، زمانی از خردنامه سخن به میان می‌آید که به روایت نظامی اسکندر، پادشاه معروف، از جانب خداوند و از طریق پیام‌آور او به شرف پیامبری می‌رسد و چون دیگر پیامبران مأمور هدایت کوردلان و تیره‌بختان به قلمرو نور و پاکی می‌شود. او با احساس عظمت این مسئولیت خطیر، تصمیم به گردآوری چاره از دانشهای گوناگون می‌گیرد تا مجموعه این چاره‌ها راهبر و یاور همگان در راه بهسازی خود و جامعه باشد:

زهر دانشی چاره‌ای جست باز که فرخ بود مردم چاره‌ساز
سگالش گریهای خاطر پسند که از رهروان باز دارد گزند

(ص ۴۰، ابیات ۱۲-۱۳)

سپس سه دبیر دانشمند از بیداردلان دربار خود یعنی ارسطو، افلاطون و سقراط را

مأمور تألیف خردنامه‌هایی می‌کند تا همگان را چراغ هدایت و نور معرفت شود:
سه فرهنگ‌نامه ز فرخ دبیر ز مشک سپه نقش زد بر حریر
(ص ۱۴۱، بیت ۲)

این سه بیداردل که نه فقط در داستان نظامی بلکه از نقطه نظر تاریخی نیز مردانی
خردمند و دانش‌پرورند، برای به انجام رساندن وظیفه پرارزش خود دست به کار
می‌شوند:

ارسطو نخستین ورق در نوشت که تا باز گوید بد و خوب و زشت
فلاطون دگر نامه را نقش بست ز هر دانشی کآمد او را به دست
سوم درج را کرد سقراط بند ز هر جوهری کان بود دلپسند
(ص ۱۴۱، ابیات ۳-۵)

آنگاه، پس از اتمام کار، اسکندر، این سه گنج گرانبهارا با احترامی در خور در
نوردی می‌پیچید و در جایگاهی سزاوار می‌نهد:

چو گشت این سه فهرست پرداخته سخنهای با یکدیگر ساخته
شه آن نامه‌ها را همه مهر کرد بیچید و بنهاد در یک نورد
(ص ۱۴۱، ابیات ۶-۷)

و در صورت نیاز به چاره‌جویی از آنها مدد می‌گیرد:

چو هنگام حاجت رسیدی فراز بدان دُر جها دست کردی دراز
ز گنجینه هر ورق پاره‌ای طلب کردی آن شغل را چاره‌ای
چو عاجز شدی رایش از داوری ز فیض خدا خواستی یاوری
(ص ۱۴۱، ابیات ۸-۱۰)

ترتیب تألیف خردنامه‌ها و ابتدای آنها

کار تألیف خردنامه‌ها، با نخستین روز به تخت نشستن اسکندر پس از به
پیامبری رسیدن او آغاز می‌شود، وی که اکنون علاوه بر مقام شاهی، وظیفه رسالت
هم به عهده دارد، اولین قرعه فال را به نام ارسطو می‌زند و از او کمک می‌خواهد:

نشست اولین روز بر تخت عاج به تارک برآورده پیروزه تاج
 چنان داد فرمان به فرخ دبیر که پیش آورد کلک فرمانپذیر
 نویسد یکی نامه سودمند به تأیید فرهنگ و رای بلند
 (ص ۱۴۱، ابیات ۱۱-۱۳)

این «نامه سودمند» و گنجینه اندرزهای بزرگ چنان باید، که موجب آسایش و امنیت همگان گردد و به زبان نظامی:

مسلسل به اندرزهای بزرگ کز و سازگاری کندمیش و گرگ
 (ص ۱۴۱، بیت ۱۴)
 ارسطو، از روی فرمانبری برای نوشتن پندنامه، که نظامی آن را به «برون آوردن گوهر از کان کوه» تشبیه می‌کند، تمامی هوش و دانش خود را به کار می‌گیرد تا آنچه می‌نویسد پایمرد همه خردمندانی باشد که در جستجوی زندگانی حقیقی هستند:

خرد را به تدبیر شد رهنمون بدان تا ز کان گوهر آرد برون
 سر کلک را چون زبان تیز کرد به کاغذ بر از نی شکر ریز کرد
 (ص ۱۴۱، ابیات ۱۶-۱۷)

و پس از پایان کار آن را به شاه تقدیم می‌کند و شاه را شادمان می‌سازد. دومین روز نوبت به افلاطون می‌رسد تا چکیده تجربیات و تدابیر خود را در قالب پندنامه‌ای به شاه هدیه کند و قلم هنرمند نظامی آن را این گونه وصف می‌کند:

دگر روز کز عطسه آفتاب دمیدند کافور بر مشک ناب
 فرستاد شه تا به روشن ضمیر فلاطون نهد خامه را بر حریر
 نگارد یکی «نامه دلنواز» که خوانندگان را بود کارساز
 (ص ۱۵۱، ابیات ۹-۱۱)

بدینسان، افلاطون نیز چون ارسطو از «کان خرد»، «گوهر خردنامه» بیرون می‌کشد:

به فرمان شه پیر دریا شکوه جواهر برون ریخت از کان کوه
 (ص ۱۵۱، بیت ۱۲)

سوم روز، روزی است که سقراط باید به فرمان اسکندر هنر خود را در سپردن اندوخته‌های معنوی به شاه بنمایاند:

سوم روز کاین طاق بازیچه رنگ بر آورد بازیچه روم و زنگ
به سقراط فرمود دانای روم که مهری در آرد ز خاتم به موم
نویسد «خردنامه ارجمند» ز هر نوع دانش، ز هر گونه پند
(ص ۱۵۷، بیت ۱۵)

پس، برای اطاعت از فرمان آماده می‌شود و به تعبیر نظامی «برای غواصی دُر به دریا می‌شتابد».

خردمند روی از پذیرش نتافت به غواصی دُر به دریا شتافت
(ص ۱۵۸، بیت ۳)

و این گونه است که سه خردنامه ساخته و پرداخته می‌شود، نامه‌هایی که با نام مبارک خداوند آغاز می‌گردد و طبع تنوع طلب نظامی این مضمون واحد را به گونه‌های متفاوت و عبارات شیرین بیان می‌کند چنانکه در وصف ابتدای نامه ارسطو می‌گوید:

چنین بود در نامه رهنمای پس از آنکه بود آفرین خدای
که شاه‌ها به دانش دل آبادار ز بیدانشان دور شو، یاددار!
(ص ۱۴۲، بیت ۲-۳)

و از زبان افلاطون چنین می‌آورد: *جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ز گوهر فشان کلک فرمانبرش نبشته چنین بود بر دفترش
که باد افزون ز آسمان و زمین ز ما آفریننده را آفرین
پس از آفرین کردن کردگار بساط سخن کرد گوهرنگار
که شاه جهان از جهان برترست جهان کان گوهر شد او گوهرست

(ص ۱۵۱، ابیات ۱۳-۱۶)

و نقش قلم سقراط را این طور توصیف می‌کند:

...

...

که فهرست هر نقش را نقشیند به نام خدا سر بر آرد بلند
جهان آفرین ایزد کارساز که دارد بدو آفرینش نیاز
(ص ۱۵۸، آیات ۵-۶)

مضامین خردنامه‌ها

مضامین خردنامه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، مضمونهای مشترکی هستند که هر سه حکیم به آنها اشاره کرده‌اند یا در دو نامه آمده است و دسته دوم مضامینی را شامل می‌شود که هر یک از آنها به فراخور حال و مقام نگارنده نامه‌ها مطرح شده‌اند ولی تمامی آنها، اعم از دسته اول و دوم، بیانگر وسعت نظر و اندیشمندی نگارنده‌های آنها و در حقیقت تعالی تفکر نظامی است.

رای زدن با کارآزمودگان و پرهیز از ناپختگان و نابخردان در هر سه نامه آمده و بر همراهی و همدلی با دانایان تأکید شده است، چنانکه از زبان ارسطو چنین بر می‌آید:

...

...

که شاه‌ها به دانش دل آباد دار! ز بیدانشان دور شو یاد دار!

(ص ۱۴۲، بیت ۳)

و در جای دیگر می‌گوید:

زدن با خداوند فرهنگ رای به فرهنگ باشد تو را راهنمای

(ص ۱۴۴، بیت ۳)

در همین رابطه از زبان افلاطون چنین می‌شنویم:

به روز و به شب بزم شاهنشهی نباید که باشد ز دانانتهی

شه آن به که بر دانش آرد شتاب نباید که بفریبش خورد و خواب

(ص ۱۵۳، آیات ۷-۸)

و سقراط این‌گونه سفارش می‌کند:

چو روز سیاست دهی بار عام می‌فکن نظر بر حریفان خام

(ص ۱۵۸، بیت ۱۴)

توصیه به صبر و شکیبایی و دل‌بستن به امید که گره‌گشای سختی‌هاست و موفقیت هر انسانی را در نبرد با شداید روزگار تضمین می‌کند مضمون دیگر نامه‌هاست چنانکه افلاطون می‌گوید:

چو بر رشته‌کاری افتد گره شکیبایی از جهد بیهوده به
همه کارها از فرو بستگی گشاید ولیکن با آهستگی
فرو بستن کار در ره بود گشایش در آن نیز ناگه بود

(ص ۱۵۷، ابیات ۱-۳)

و سقراط تأکید می‌کند:

ز هر چ آن نیابی شکینده باش به امید خود را فریبنده باش

(ص ۱۶۲، بیت ۳)

بخشش به نیازمندان، یکی از صفات پسندیده اخلاقی و انسانی است که نه تنها خداوند را خشنود می‌کند بلکه موجب بهبود ارتباطات اجتماعی نیز هست که در خردنامه‌ها از زبان سه حکیم بر این صفت انسانی این‌گونه سفارش می‌شود:

ز هر غارت و مال‌کاری به دست به درویش ده هر یک از هر چه هست
(ص ۱۴۷، بیت ۹)

افلاطون:

جهان آن کسی راست کاودر جهان خورد توشه راه با هم‌رهان
(ص ۱۵۵، بیت ۹)

سقراط:

چو دریا مکن خوبه تنها خوری که تلخست هر چ آن چو دریا خوری
به هر کس بده بهره چون آب جوی که تاپیش میرت شود هر سبوی
(ص ۱۵۹، ابیات ۱-۲)

همچنین در هر سه خردنامه، به خودداری از خوی ناپسند حرص و آزمندی تأکید

شده و مال اندوزی عادتی نکوهیده به شمار آمده است:

از ارسطو:

زر آن آتشی نیست کاگند نیست شرارست گز خود پراکند نیست
(ص ۱۴۶، بیت ۵)

افلاطون:

هوس بین که چندین هزار آدمی نهنند از درجان وزر در زمی
(ص ۱۵۵، بیت ۷)

سقراط:

حربصی مکن کاین سرای تو نیست وزو جزیکی نان برای تو نیست
(ص ۱۵۹، بیت ۷)

آنها می گویند که به دنیا دل مبنید زیرا مشیت خاکی بیش نیست و سرایی است که باید
چندی در آن زیست و آنگاه به دیگرانش سپرد و طمع وفا از دنیا مدارید که دلی تهی
از مهربانی دارد:

افلاطون:

جهان را که بینی چنین سرخ و زرد بساطی فریبنده شد، درنورد
جهان ازدهایت معشوق نام ازو کام نی، جان برآید ز کام
(ص ۱۵۲، بیت ۱۴، ص ۱۵۳، بیت ۱)

سقراط:

منه دل بر این سبز خنگ شמוש که هست ازدهایی به رخ چون عروس
دلی دارد از مهربانی تهی چه دل؟ گزتنش نیست نیز آگهی
(ص ۱۶۳، آیات ۵-۶)

توصیه به دوراندیشی و پیروی از فرمان عقل و خودداری از اعتماد به ناشناخته‌ها از
دیگر مضامین نامه‌هاست و این امر چنان مهم است که حتی آب‌ناخورده را خوردن،
دور از احتیاط به شمار می‌آید و علاوه بر آن بر محتاط و هشیار بودن نیز تأکید
می‌شود:

ازسقراط

عنانکش دوان اسب اندیشه را که درزه خشکهاست این بیشه را
(ص ۱۶۳، بیت ۹)

از ارسطو:

... که شاهها در این چاه تمثال پوش مشو جز به فرمان فرهنگ و هوش
(ص ۱۵۸، بیت ۸)

و در جای دیگر می آورد:

مخور آب ناآزموده نخست به دیگر دهانی کن آن باز جست
نه آن میوه‌ای کاو غریب آیدت کزوناتوانی نصیب آیدت
(ص ۱۴۷، ابیات ۳-۴)

این نامه‌ها ضمناً، حاوی نکات ظریف پزشکی و بهداشتی مؤثر در سلامت جسم و
روح نیز هستند:

از ارسطو:

ز سیری مباح آنچنان شادکام که از هیضه زهری درافتد به جام
همان تشنه گرم را آب سرد پیایی نشاید به یکباره خورد
(ص ۱۴۶، بیت ۱۰ و ص ۱۴۷، بیت ۱)

ازسقراط:

زهر طعمه‌ای خوشگواریش بین حلاوت مبین، سازگاریش بین
چوبا سرکه سازی مشوشیرخوار که با شیر سرکه بود ناگوار
(ص ۱۶۰، بیت ۱۰ و ص ۱۶۱، بیت ۱)

و باز از ارسطو می خوانیم:

به وقت خورش هر که باشد طیب بپرهیزد از خوردهای غریب
(ص ۱۴۷، بیت ۵)

رعایت انصاف نسبت به رعیت از جانب شاه و توجه به عدالت و دوری از ستم و

خونریزی، این صفت پرسابقه نوع بشر، از دیگر موضوعات مندرج در خردنامه هاست، حکیمان قویاً به شاه سفارش می کنند که از ظلم و جور پرهیزد و از حساب و کتاب آخرت غافل نماند زیرا روزی باید در بارگاه عدل الهی پاسخگوی بیهودتیها باشد.

ارسطو:

رها کن ستم را بیکبارگی که کم عمری آرد ستمکارگی
 شه از داد خود گر پشیمان شود ولایت زبینداد ویران شود
 تو را ایزد از بهر عدل آفرید ستم نباید از شاه عادل پدید
 (ص ۱۴۹، آیات ۱۲-۱۳ و ص ۱۵۰، بیت ۱)

از سقراط

ستمکارگان را مکن یاوری که پرسند روزیت ازین داوری
 به خون ریختن کمتر آور بسیج در اندیش ازین کنده پای پیج
 چه خواهی ز چندین سرانداختن؟ بدین گوی تا کی گرو باختن
 بسا آب دیده که در میغ توست بسا خون که در گردن تیغ توست
 نترسی که شمشیر گردن زنت بگیرد به خون کسی دامننت؟
 (ص ۱۶۲، آیات ۸-۱۲)

توجه زیاده از حد به طعام و اهمیت دادن به چرب و شیرینی آن و در نهایت پر خوری و شکمبارگی موجب سستی اراده و عقل می شود و زبانهای جسمانی نیز در بر دارد به همین خاطر، نظامی از زبان سه دبیر، ازین صفت زشت بر حذر می دارد و شکمباره را از دید ارسطو به مفلسی تشبیه می کند که از شدت خوشحالی یافتن گنج، جان خود را از دست می دهد:

ز سیری مباش آنچنان شاد کام که از هیضه زهری در افتد به جام
 به گنجینه ای مفلسی راه برد بیفتاد و از شادمانی بمرد!
 (ص ۱۴۶، آیات ۱۰-۱۱)

و از زبان افلاطون می آورد:

شه آن به که بردانش آرد شتاب
دو آفت بود شاه را همنفس
یک آفت ز طباخه چربدست
نباید که بفربدش خورد و خواب
که درویش را نیست آن دسترس
کند شاه را چرب و شیرین پرست
(ص ۱۵۲، ابیات ۸-۱۰)

و از جانب سقراط می‌گوید:

خدایست روی از خورش تافتن
کسی کاو شکم بنده شد چون ستور
که در گاو و خر شاید این یافتن
ستوری برون آید از ناف گور
(ص ۱۵۹، ابیات ۹-۱۰)

از دیگر موضوعات این نامه‌ها، مطالب مربوط به حکومت و آداب مملکتداری است که در خردنامه‌ها به طور پراکنده به آنها اشاره شده است از جمله از زبان سقراط در سیاست و تنبیه مجرم چنین می‌آید:

به جز خونی و دزدآلوده دست
ببخشای بر هر گناهی که هست
(ص ۱۶۲، بیت ۱۲)

و در حفظ حدود و مراتب جامعه گوید:

زدونان نگهدار پر خاش را
چو شه با رعیت به داور شود
دلیری مده بر خود اوباش را
رعیت به شه بر دلاور شود
(ص ۱۶۲، ابیات ۱۳-۱۴)

همچنین تأکید می‌کند:

مشو نرم گفتار با زبردست
که الماس از ارزیز گیرد شکست
(ص ۱۴۱، بیت ۱)

و افلاطون در آداب حمله و مبارزه، به یگانگی و جمعیت سپاه و گماردن نگاهبان و پیشتاز برای ایمن کردن راه عبور لشکریان چنین سفارش می‌کند:

کجا عزم راه آورد راهجوی
نگهبان برانگیزد آن راه را
نراند چو آشفندگان پوی پوی
کند بر خود ایمن گذرگاه را
(ص ۱۵۶، ابیات ۱-۲)

گذر گریه هامون کند گریه کوه پراکندگی ناورد در گروه
(ص ۱۵۶، بیت ۶)
همچنین نظامی از زبان وی گماردن خبرچین و جاسوس در خاک دشمن را در امر
سیاست واجب می‌داند و آن را توصیه می‌کند زیرا با تطمیع افراد دشمن می‌توان
بدون خطر کردن موفق شد:

زمین خیزان بوم را یک دو مرد به دست آرد و سیر دارد به خورد
وزیشان نهانی کند باز جست که بی آب تخم از زمین بر نرست
بآسانی آن کار گردد تمام ز سختی نباید کشیدن لگام
(ص ۱۵۶، ابیات ۸-۱۰)
از زبان ارسطو نیز نکاتی در باب امور سیاست و مملکت می‌شنویم چنانکه می‌گوید
شاه، هنگام جنگ نباید فراریان سپاه دشمن را در لشکر خود بپذیرد، زیرا آنان اگر
فرستی بیابند دمار از لشکریانش بر خواهند آورد:

به هر جا که حربی فراز آیدت به حرب آزمایان نیاز آیدت
هزیمت پذیر از دگر حربگاه نباید که یابد در آن حرب راه
گریزنده چون ره به دست آورد به کوشندگان در شکست آورد
(ص ۱۵۱، ابیات ۱-۳)
و می‌افزاید برای پیروزی در نبرد باید کار آزمودگان را به سرداری لشکر گماشت:
چو خواهی که باشد ظفر یار تو ظفر دیده باید سپهدار تو
به فرخ رکابان فیروزمند عنان عزیمت بر آور بلند

(ص ۱۵۱، ابیات ۴-۵)
علاوه بر اینها از زبان هر سه حکیم نکات ظریف دیگری در باب اداره امور حکومتی
آمده است از جمله از زبان ارسطو می‌شنویم که شاه باید در رفتار با اتباع و اقران
خود مقام هر کس را در نظر بگیرد و به اندازه مرتبه او با او رفتار کند:

کسی را که باشد ز دهقان و شاه به اندازه پایه نه پایگاه
(ص ۱۴۵، بیت ۶)

و در آداب فرستادن فرستاده می‌گوید:

به سوی توانا، توانا فرست
به دانا هم از جنس دانا فرست

فرستاده را چون بود چاره‌ساز
به اندرز کردن نباشد نیاز

(ص ۱۴۵، ابیات ۷-۸)

همچنین می‌افزاید برای حفظ مقام و موقعیت و برای بستن دهان دشمن نباید از بذل
زردریغ کرد:

خزینہ ز بهر زر آکندنست
زر از بهر دشمن پراکندنست

(ص ۱۴۵، بیت ۱۰)

و در فن اداره سپاه و لشکر می‌آورد:

سپه را به اندازه پایگاه
مده بیشتر مالی از خرج راه

شکم بنده را چون شکم گشت سیر
کند بدلی گرچه باشد دلیر

(ص ۱۴۷، ابیات ۱۲-۱۳)

و در جای دیگر می‌آورد:

چنان زی که هنگام سختی و ناز
بود لشکر از جز تویی بی‌نیاز

به روزی دو نوبت بر آرای خوان
سران سپه را یکایک بخوان

(ص ۱۴۷، ابیات ۱۵-۱۶)

افلاطون، شاه را به به کار گرفتن شمشیر و تدبیر توأماً سفارش می‌کند و معتقد است
که برای جهانگیری و جهانبانی از شمشیر بدون تدبیر حذر باید کرد:

جهانگیر چون سر بر آرد به میغ
بتدبیر گیرد جهان را چوتیغ

همان تیغ مردان که خونریز شد
به تدبیر فرزنانگان تیز شد

باید افزود که در این توصیه‌ها تنها مسائل مربوط به رزم و سیاست و جنگ و سپاه را
نمی‌بینیم بلکه به نکاتی برمی‌خوریم که مستقیماً به رفتار شاه هنگام بزم و سور نظر
دارد آن‌گونه که سقراط می‌گوید:

چو در بزم شادی نشست آوری
به اربار خندان به دست آوری

مکن در رخ هیچ غمگین نگاه
که تا بر تو شادی نگرده تباه

(ص ۱۵۸، آیات ۱۲-۱۴)

در جای دیگر تأکید می‌کند که هر چند شاه را بندگان و خدمتگزاران بشمارند ولی بهتر آن است که او به خدمتکاران حقیقی وجود خود یعنی اعضای بدن خویش (دست و پا) متکی باشد زیرا این دو پرستشگر تا آخر عمر نیز همراه او خواهند بود و این در حالی است که دیگر بندگان چنین وفادار نیستند:

پرستندگان گرچه داری هزار پرستشگران را می‌فکن زکار
چو تو خدمت پای و نیروی دست حوالت کنی سوی پایین پرست
چو پایین پرستت نماند به جای نه آنگه بمانی تویی دست و پای؟
(ص ۱۶۱، آیات ۶-۸)

ویژگیهای خردنامه‌ها

یکی از ویژگیهای عمده این نامه‌ها آراستگی آنها به انواع قصه‌هایی است که بظاهر قصه می‌نمایند ولی عمیقاً بیانگر واقعتهای زندگی هستند و به موضوعات هر نامه جلوه ویژه‌ای می‌بخشند. مثلاً نظامی در نکوهش زراندوزی می‌گوید: زر و زرپرست هر دو در خور ملامت‌اند و داستان گفتگوی آتش را با آتش پرست به میان می‌آورد چنانکه روزی آتش پرستی از آتش می‌پرسد آیا از من و تو بهتر کسی در جایی هست؟ و آتش جواب می‌دهد: ما هر دو بدیم زیرا تو سزاوار کشتنی و من در خور سوختن، پس هر دو شایسته یکدیگریم:

چنین گفت با آتش آتش پرست که از ما که بهتر به جایی که هست؟
بگفت آتش ارخواهی آموختن تو را کشت باید مرا سوختن
(ص ۱۴۶، آیات ۷-۸)

همچنین داستان دیگری در خردنامه افلاطون هست که نظامی در آن سعی دارد به ما بفهماند نکوهش جهان بیفایده است زیرا هر چند گیتی غدار و ناپایدار است ما نیز از وسوسه انجام ناشایست به دور نیستیم پس جهان در خور ماست و ما سزاوار جهانیم و در این رابطه داستانی از دیووهزن ز شتروی نقل می‌کند که یکی از آنها به

دیگری به خاطر زشت‌رویش طعنه می‌زند و آن دیگری بمسخره در پاسخ او می‌گوید:
تو به خاطر چهره‌زیبایت تا حال به شوهر نرفته و در خانه مانده‌ای!

دوبیوه به هم گفتگو ساختند سخن را به طعنه در انداختند
یکی گفت کز زشتی روی تو نگردد کسی در جهان شوی تو
دگر گفت نیکو سخن رانده‌ای تو در خانه از نیکویی مانده‌ای!

(ص ۱۵۴، ابیات ۱-۳)

در همین نامه در بیان نسبت جان آدمی به جسم عنصری، داستان خر آبکشی می‌آید که چون خیک آبش دریده شد، در اثر سبک شدن بارش، چالاک و شادمانه پا به فرار می‌گذارد در حالی که آن کسی که او را کرایه کرده است در غم از دست دادن خر فریاد و فغان می‌کند و از غصه و ناراحتی به خود می‌پیچد؛ همین‌گونه است که وقتی جان، شادمانه از تن خاکی به اصل خود رجعت می‌کند، تن غمین و افسرده بر جای می‌ماند:

اگر آب در خاک عنبر شود سرانجام گوهر به گوهر شود
خری آبکش بود و خیکش درید کری بنده غم خورد و خری می‌دوید

(ص ۱۵۲، ابیات ۷-۸)

از ویژگی‌های دیگر این نامه‌ها، این است که نظامی در آنها اشاراتی به بعضی اعتقادات عوام دارد از جمله بنا بر عقیده عوام دود کردن اسپند برای حذر از چشم بد و دوری از آفت و بلا لازم است و در خردنامه ارسطو این اعتقاد را چنین بیان می‌کند:

به هر جا که باشی تنومند و شاد سپندی بر آتش فکن بامداد
مباش ایمن از دیدن چشم بد نه از چشم بد بلکه از چشم خود

(ص ۱۴۲، ابیات ۸-۹)

خواندن این عقاید عامیانه نه تنها داستان را دلچسبتر می‌کند بلکه خواننده را در آموختن مفاهیم اخلاقی یا سانی یاری می‌دهد مثلاً: دهقانان معتقدند گیاه زیره را در تابستان باید با وعده آب پرورد، به همین خاطر در گرمای تابستان، آبیاری اوایل

شب در اطراف کشتگاه زیره فریاد می‌کند که فردا باید زیره را آب داد و به عقیده عوام زیره به این وعده و نوید شاداب می‌شود و به بار می‌نشیند. نظامی، این مضمون زیبا را در سفارش به امید و شکیبایی چنین می‌آورد:

امید خورش بهترست از خورش به وعده بود زیره را پرورش
 نبینی که در گرمی آفتاب حرامست بر زیره جز زیره آب؟
 چو زیره به آب دهن می‌شکیب به آب دهن زیره را می‌فریب
 (ص ۱۶۲، آیات ۴-۵)

نظامی، همچنین در این اثر به بعضی آداب زمان خود اشاره می‌کند از جمله در تأکید بر حفظ اصل و گوهر انسانی، گریزی به بازی شطرنج که از بازیهای آن دوران بوده می‌زند و می‌گوید همان‌گونه که اگر مهره پیاده در بازی، نقش وزیر را به عهده بگیرد و از نقش خود غافل باشد شکست خورده و ناکام خواهد ماند، انسان نیز اگر خوی حقیقی آدمیت خود را فراموش کند، سرانجام نیکویی نخواهد داشت:

منه خوی اصلی چو فرزندانگان مشوپیر و خوی بیگانگان
 پیاده که اوراست آیین شود نگونسار گردد چو فرزین شود
 (ص ۱۴۷، آیات ۸-۹)

اشاره به بعضی اصطلاحات رایج در اموری چون دادوستد نیز از ویژگیهای این نامه‌هاست از جمله دو اصطلاح «چرب» و «خشک» که در بیان سنگینتر و سبکتر بودن وزن جنس درون یکی از دو کفه ترازو به کار می‌رود و امروزه هم مصطلح است در یکی از این نامه‌ها از زبان افلاطون چنین آمده است:

به یک جو که چربنده شد سنگ خام بدان خشکیش چرب کردند نام
 (ص ۱۵۵، بیت ۱۱)

و منظور این است که بخشش، حتی اگر اندک باشد، پر ارزش است، همان‌گونه که سنگ سخت هنگامی که به اندازه یک جو در ترازو افزون باشد، آن را بزرگتر و چربتر از کفه مقابل می‌نامند.

اشاره به احادیث و تلمیحات هم از دیگر خصوصیات خردنامه‌های نظامی

است. مثلاً: افلاطون، وقتی به پرهیز از خواب غفلت و دوری از بیخبری سفارش می‌کند این‌گونه می‌گوید:

چه خسبیم چندین بر این آستان که با مرگ شد خواب همداستان
کسی کاونداند که در وقت خواب دگر ره به بیداری آرد شتاب
ز خفتن چو مردن بود در هر اس که ماند به هم خواب و مرگ از قیاس
(ص ۱۵۴، آیات ۳-۶)

که این مضمون تلمیحی به حدیث مشهور التوم اخ الموت (خواب، برادر مرگ است) دارد.

ذکر بعضی نکات فلسفی و عرفانی هم از دیگر ویژگیهای این نامه‌هاست مثلاً: از زبان افلاطون در توصیه به این امر که روزی هر انسانی مقدر خداوند است و تلاش برای کسب افزون بر رزق مقسوم بیفایده است می‌گوید:

سلامت در اقلیم آسودگیست کزین بگذری جمله بیهودگیست
چه باید در این آتش هفت جوش به صید کبابی شدن سختکوش؟
(ص ۱۵۵، آیات ۱-۲)

که آتش هفت جوش کنایه از جهان خاک است و این جهان زیر فلک کره اثیر و کره آتش قرار دارد و هفت جوش بودن آتش اثیر به مناسبت آن است که هفت فلک بر سر وی به منزله هفت جوشش بر سر دیگران جهان‌اند.

همچنین در جای دیگر برای تأکید عدم دلبستگی به دنیای فانی و چشمپوشی از حطام آن، پیش از آنکه ما را وادار به دل‌بریدن از آن کنند، اشاره‌ای به چهار عنصر وجود انسان (آخشیجان) می‌کند و می‌گوید:

از این چار ترکیب آراسته زهر گوهری عاریت خواسته
عنان به که پیچم از آن پیشتر که ایشان ز ما باز بیچند سر
(ص ۱۵۳، آیات ۵-۶)

ضمناً این آیات، تلمیحی به حدیث موتوا قبل ان تموتوا (پیش از آنکه شما را بمیرانند، بمیرید) نیز دارد و اشاره‌ای است به مرگ ادریس واریعی می‌راندن تن و

احیای روح.

نکته لازم به ذکر دیگر در این نامه‌ها این است که بسیاری از ابیات آنها در حکم مثل بوده یا دلالت بر ضرب‌المثل رایجی در افواه عوام می‌کند چنانکه همسان ضرب‌المثل معروف «عاقبت گرگ زاده گرگ شود» چنین می‌آید:

مکن کار بد گوهران را بلند که پروردن گرگت آرد گزند

(ص ۱۴۳، بیت ۱۲)

و از این دست است ضرب‌المثل «تفرقه بینداز و حکومت کن» که این گونه می‌آید:

چو افتی میان دو بدخواه خام پراکنده‌شان کن لگام از لگام

(ص ۱۴۵، بیت ۴)

و یا همسان این مثل که می‌گوید «اگر سنگی به بالا بیندازی، تا به پایین برسد، هزار چرخ می‌خورد» به این صورت آمده است:

در انداز سنگی به بالا دلیر دگرگون بود کار کآید به زیر

(ص ۱۴۹، بیت ۱۱)

و معادل ضرب‌المثل «کارها آید درست اما به صبر» چنین می‌آید:

همه کارها از فرو بستگی گشاید ولیکن بآهستگی

(ص ۱۵۷، بیت ۲)

و ازین جمله هستند:

سخن تا توانی به آزم گوی که تا مستمع گردد آزم جوی

(ص ۱۶۱، بیت ۱۲)

یا:

چنین زد مثل مرد گوهر شناس که گر خوبی از خویشتن در هراس

(ص ۱۴۲، بیت ۹)

و یا:

چنین زد مثل کاردان بزرگ که پاس شبانست پابند گرگ

(ص ۱۵۰، بیت ۱۱)

و:

اگر مقبلی مقبلان را شناس که اقبال را دارد اقبال پاس
(ص ۱۴۸، بیت ۳)

یا:

مده مدبران را سوی خویش راه که انگور از انگور گردد سیاه
(ص ۱۴۸، بیت ۳)

اخلاقیات در خردنامه‌ها

نظامی، معلم اخلاق است و تمام آثارش بخوبی گواه این نکته‌اند. به همین علت در خردنامه‌ها که خود «کتاب اخلاق» هستند، موارد ظریف و دقیقی مربوط به اصول اخلاق فردی و اجتماعی آمده است که به بخشی از آنها اشاره می‌شود:
- در خودداری از حسد:

حسد مرد را دل به درد آورد میان دو آزاده گرد آورد
(ص ۱۴۲، بیت ۱۴)

- در حفظ دوستی و وفاداری به دیگران:

وفا خصلت مادر آورد دوست مگرد از سرشتی که بود از نخست
(ص ۱۴۸، بیت ۵)

- در پرهیز از معاشرت با بدان:

میامیز با هیچ بدگوهزی مده کیمیایی به خاکستری
(ص ۱۴۴، بیت ۱۰)

- از آیین و گوهر پسندیده خود نگر دیدن:

منه خوی اصلی چو فرزندانگان مشوپیر و خوی بیگانگان
(ص ۱۴۸، بیت ۸)

- اهمیت دادن به اصل انسانی خود در جهان هستی:

تورا کز بسی گوهر آمیختند نه از بهر بازی برانگیختند

(ص ۱۵۸، بیت ۹)

- رعایت صبر و احتیاط در سخن:

ز گفتار بد به بود فرمشی پشیمان نگردد کس از خامشی

(ص ۱۶۲، بیت ۱)

- در انتخاب پیشه:

ز شغلی کز و شرمساری رسد به صاحب عمل رنج و خواری رسد

(ص ۱۶۲، بیت ۲)

- به سخره نگرفتن زندگی و عمر و بهره برداری بجا از آنها:

میاور به افسوس عمری به سر که افسوس باشد بر افسوسگر

(ص ۱۶۴، بیت ۵)

- تن دادن به تقدیر:

به هر گردشی با سپهر بلند ستیزه مبر تا نیابی گزند

بنه دل به هر چ آورد روزگار مگردان سر از بند آموزگار

(ص ۱۴۹، ابیات ۱-۲)

- پرهیز از بدی و سفارش به نیکی:

چو آمرزش ایزدی بایدت نباید که رسم بدی آیدت

مکن جز به نیکی گرایندگی که در نیکنامیست پایندگی

(ص ۱۴۳، ابیات ۹-۱۰)

- همواره به یاد خداوند بودن و نعمات او را سپاس گفتن:

به هر دولتی کاوری در شمار سجودی بکن پیش پرورگار

به پیروزی خود قویدل مباش ز ترس خدا هیچ غافل مباش

خدا ترس را سازگارست بخت بود ناخدا ترس را کار سخت

(ص ۱۴۶، ابیات ۴-۶)

- پایداری در تحمل سختیهای روزگار:

به نازی که دولت نماید مرنج که در ناز دولت بود کان گنج

(ص ۱۴۹، بیت ۴)

- در بخشش پنهان و دور از چشم دیگران به نیازمندان:

نهانی به خواهندگان چیزده که خشنودی ایزد از چیزبه
دهش کز نظرها نهانی بود حصاربد آسمانی بود

(ص ۱۴۷، ابیات ۱۰-۱۱)

- پرهیز از غفلت و دوری از ناهشیاری:

درین پاسگه هر که بیدار نیست جهانبانی او را سزاوار نیست

(ص ۱۵۲، بیت ۴)

و امثال این سفارشها که در نامه‌ها بسیار آمده است.

تشبیهات در خردنامه‌ها

قلم هنرمند نظامی، در خردنامه‌ها نیز، همچون دیگر آثار او در نقش آفرینی و تشبیه اعجاز کرده است مثلاً: شاید روزگار را از بابت سختی و درستی به صدف تشبیه کرده و آسایش و راحت زندگی را به مرواریدی که درون صدف نهفته است و در تأکید بر مبارزه با مشکلات حیات برای دست یافتن به آسایش و نعمت می‌گوید:

صدف زان همه تن شدست استخوان که مغزی چو دُر دارد اندر میان

(ص ۱۴۹، بیت ۶)

یا در تشبیه دو دوست همدل و همزبان که در دوستی آنها دورنگی و نفاق راه ندارد چنین می‌آورد:

دو آینه را چون به هم برنهی شود هر دو از عاریتها تهی

(ص ۱۴۴، بیت ۸)

در سفارش به عدم چشمداشت از دیگران برای مال دنیا، از کرم ابریشم یاد می‌کند و می‌گوید هر کس چون کرم ابریشم به آنچه دارد قانع باشد و از آنچه مال خود اوست بخورد به سرفرازی و عزت می‌رسد، همان‌گونه که کرم ابریشم چون ابریشم را از وجود خود می‌تند، کفن ابریشمین بر تن دارد:

کفن حله شد کرم بادامه را که ابریشم از جان تند جامه را
(ص ۱۶۴، بیت ۳)

در همین رابطه، نظامی تشبیه زیبای دیگری نیز دارد مثلاً آفتاب را به قرص نانی تشبیه می‌کند و می‌گوید: آفتاب با تمام شکوهش، تنها قرص نانی به کف دارد پس چرا انسانها تا این اندازه در کسب مال و مقام حریص‌اند:

به یک قرصه قانع شو از خاک و آب نه ای بهتر آخر تو از آفتاب
(ص ۱۵۹، بیت ۸)

همچنین در تشبیه شخص امانتدار و درستکار به آب روشن و زلال که از آن هیچ ناخالصی بر نمی‌خیزد می‌گوید:

به روشنترین کس ودیعت سپار که از آب روشن نیاید غبار
(ص ۱۴۸، بیت ۱)

وی جهان فانی را به کمینگاه دزدان تشبیه نموده، و به هوشیاری در طریق عمر سفارش می‌کند:

کمینگاه دزدان شد این مرحله نشاید در اورخت کردن یله
(ص ۱۵۲، بیت ۳)

در جای دیگر، طعام انباشته و در خانه مانده را به غنچه بنفشه تشبیه می‌کند که چون هنوز بسته است خوشبو نیست ولی وقتی آن را به مستحقان و در ماندگان ببخشند از شادی و دعای مستمندان کوی و برزن عطر آگین می‌شود، همچون بنفشه که وقتی می‌شکفت، باد را عنبر افشان می‌کند:

بنفشه چو در گل بود ناشکفت عفونت بود بوی او در نهفت
سر زلف را چون در آرد به گوش کند خاک را باد، عنبر فروش
(ص ۱۵۹، ابیات ۵-۶)

و موارد بسیار دیگری از این دست که از توان قلم خارج است.

*** پی‌نوشتها و مأخذ:**

۱. احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، برات زنجانی، (دانشگاه تهران ۱۳۶۸) ص ۴۹.
۲. مرحوم وحید دستگردی معتقدند این نامه (اقبالنامه) به مناسبت آغاز شدن کتاب با مصراع «خرد هر کجا گنجی آرد پدید» و هم خردنامه حکمای یونان به خردنامه شهرت یافته است رج: گنجینه گنجوی (دفتر هفتم حکیم نظامی گنجوی)، تصحیح وحید دستگردی، بخش شرح حال نظامی گنجوی، (تهران، علمی، بی‌تا).
۳. فرهنگ پهلوی، بهرام فره‌وشی، (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶، ج ۲) ص ۴۵۸.
۴. همان کتاب، ص ۳۱۶.
۵. اقبالنامه (خردنامه و ششمین دفتر مثنویات نظامی گنجوی)، تصحیح وحید دستگردی، (تهران، علمی، ۱۳۱۷) ص ۱۴۱، س ۱۳.
۶. همان کتاب، ص ۱۵۱، س ۱۳.
۷. همانجا، ص ۱۵۸، س ۲.
۸. زندگی و اندیشه نظامی، غ مبارز و دیگران، ج ۲، (تهران، توس، ۱۳۶۰) ص ۱۲۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو د پوهنتون
پرتال جامع علومو او مطالعاتو د پوهنتون